

پیدایش غول دریایی امپریال آمریکا

برگردان از ک. وحید

ویژگی تاریخی یا دقیق تر بگوئیم، خصلت استثنایی تحول جامعه آمریکا در مقایسه با اروپا که اولین جمعیت مهاجر آن از آنجا بوده است، موضوع کاملاً واضحی است که خود را به هر تحلیل تاریخی **دنیای جدید** تحمیل می کند. تردیدی نیست که در قرن ۱۹ پیرامون این موضوع مشترک تفسیر **هگل** درباره درس های تاریخ عمومی ۳۱-۱۸۳۰ برای اندیشمندان بزرگ تاریخ در اروپا اهمیت بسیار نمایانی دارد. این تفسیر جزء نافذترین اندیشه ورزی های تاریخی این فیلسوف بزرگ است که در آن عناصر اساسی تئوری دولت مطرح شده که سپس مارکس و انگلس به بسط آن پرداختند. آنچه بنظر متضاد و بهمان اندازه واضح جلوه می کند این است که مارکس نقطه حرکت تئوری اش را بر اساس رد انتقادی فلسفه **هگل** درباره **حقوق و دولت** استوار کرده است.

ویژگی های تحول ابالات متحد

با اینهمه، بنیان گذاران ماتریالیسم تاریخی از نمایاندن این واقعیت غافل نبودند که اثر **هگل** بعنوان یک متفکر ایده آلیست، هر بار که درباره مسایل مشخص واقعیت بحث می کند، رنگ اندیشه ورزی های ماتریالیستی بخود می گیرد:

«آنچه به عامل سیاسی در آمریکای شمالی مربوط می شود این است که (در آن وقت) هدف عمومی هنوز پایه محکمی ندارد و نیاز به یک تمرکز پایدار هنوز احساس نشده است، زیرا یک دولت واقعی و فرمانروایی واقعی دولت هنگامی بوجود می آید که تفاوت طبقاتی وجود دارد؛ هنگامی که ثروت و فقر بسیار زیاد می شود و چنان شرایطی ایجاد می گردد که شمار زیادی از افراد دیگر نمی توانند نیازهایشان را آنطور که معمول بود، برآورده سازند. البته این تنش هنوز آمریکا را تهدید نمی کند، زیرا گریزگاه مستعمره سازی همواره برای آن بوسعت گشوده می ماند. با تکیه بر این وسیله منبع اصلی نارضایی محو می گردد و تداوم وضعیت کنونی سیاسی تضمین می شود [...] آمریکا نمی توانست با اروپا مقایسه شود، مگر هنگامی که فضای وسیعی که این دولت را نمایش می دهد، اشباع گردد و جامعه مدنی در نفس خود سرکوب شود. آمریکای شمالی هنوز در وضعیت آبادانی است. تنها هنگامی فزونی آسان کشاورزان مانند اروپا متوقف می گردد که ساکنان بجای روی آوردن به کشتگاهها به صنایع و تجارت شهری رو می آورند و سیستم بهم فشرده جامعه سیاسی را بنا می نهند و نیاز به دولت انداموار (ارگانیک) را احساس می کنند. دولتهای آزاد آمریکای شمالی دولتی در همسایگی خود ندارند که مانند دولتهای اروپایی با دولتهای همجوار روابط خصومت آمیز داشته باشند و با آنها بنگرند و علیه آنها به ارتش دائمی نیاز داشته باشند [...]»

پس آمریکا کشور آینده است که خیلی بعد ظهور می یابد. در تضاد آشتی ناپذیر آمریکای شمالی با آمریکای جنوبی می توان عنصر مهم تاریخ عمومی را ترسیم کرد» (۱).

بدین ترتیب **هگل** در چند سطر دو دلیل اساسی ضعف مهم قدرت دولت فدرال آمریکا را خلاصه کرده است که البته سراسر قرن ۱۹ آن را بصورت تقلیل دهنده ترسیم می کند. از یک سو، توسعه مداوم اقلی جامعه مستعمره ای رهایی یافته از قیومیت بریتانیا که مرز را تا اقیانوس آرام پیش می راند و بدین سان تشدید تنش های واقعی اجتماعی را به تاخیر می اندازد. از سوی دیگر، همسایگان شمالی و جنوبی که (نخست) نگاهداری ارتش قوی دائمی را توجیه نمی کردند، به اعتبار آن امکان یافتند بقدرت دولت مرکزی تکیه کنند. در مجموع انحصار مرکزی قهر دائمی سازمان یافته و قانونی هنوز علیه طبقه های ناسازگار و علیه دشمن خارجی تحمیل نشده بود.

چند سال پس از **هگل**، **توکویل** در اثر خود «دمکراسی در آمریکا» عقیده ای را بیان کرد که تکرار دومین موضوع معادله فیلسوف آلمانی است: «اساسا در روابط با بیگانگان است که قوه مجریه یک ملت امکان می یابد مهارت و قدرت خود را بکار اندازد. اگر زندگی **اتحادیه** بی وقفه در معرض خطر قرار گیرد، اگر همه روزه منافع آن با منافع دیگر ملت های نیرومند تداخل پیدا کند، ملاحظه میشود که قوه مجریه آنطور که از او انتظار دارند و بنابر آنچه انجام خواهد داد، در افکار عمومی بزرگ می شود». (۲)

می دانیم که **توکویل** از معتبرترین ستایشگران نظام سیاسی آمریکا، کسی است که شاید موثرترین خدمتها را به ساختن افسانه جامعه آزاد و هماهنگ کرده که گویا زوال دولت خصلت ذاتی آن است. طبق این منطق مخصوصا فلسفه و منبع تقویت دولت خطر خارجی است و تضادهای جدایی ناپذیر توسعه اجتماعی - اقتصادی کشور در آن نقشی بازی نمی کنند.

تعجبی ندارد که **مارکس** برعکس روی نخستین موضوع معادله **هگل** یعنی روابط میان طبقه ها و تمرکز دولت تکیه کرده است. تفسیرهای نویسنده **کاپیتال** درباره ایالات متحد در سراسر اثر وی پراکنده است. او در **گروندریسه** در یک تفسیر درباره **کری (Carey)** اقتصاددان آمریکایی در چند سطر بسیار فشرده ویژگیهای تاریخی دنیای مدرن در میانه قرن ۱۹ را چنین ترسیم کرده است:

«... کشوری که در آن جامعه بورژوازی بر پایه فئودالیسم تحول نیافت، بلکه در نفس خود ساخته شده است. در آنجا این جامعه نه بعنوان بقایای یک حرکت چند صدساله، بلکه بعنوان نقطه حرکت یک جنبش جدید پدیدار شده است. در آنجا دولت در اختلاف با همه شکل بندی های پیشین ملی بیکباره تابع جامعه بورژوازی و تولید آن بود و هرگز نتوانست مدعی تعقیب هدفهای خاص باشد. در آنجا جامعه بورژوازی با درآمیختن نیروهای تولیدی دنیای کهنه و خاک وسیع طبیعی دنیای جدید با آزادی و در نسبت هایی گسترش یافت که هرگز در گذشته دیده نشده و از همه آنچه تا به امروز در پیروزی بر نیروهای طبیعت انجام یافته پیشی گرفته است. بالاخره در آنجا تضادهای آشتی ناپذیر جامعه بورژوازی تنها بعنوان لحظه های ناپایدار رخ می نماید.» (۳)

با اینهمه، چند سطر بعد، **مارکس** می افزاید: «حتی در آمریکای شمالی قدرت حکومت مرکزی به موازات تمرکز سرمایه افزایش می یابد.» (۴)

تاریخ ایالات متحد هر دو موضوع را با هم بمیان می کشد که مهر تاییدی بر معادله دوگانه **هگل** است؛ یعنی دولت فدرال آمریکا زیر تاثیر عامل های اجتماعی و تاریخی داخلی و همچنین زیر تاثیر گسترش روابطش با باقیمانده جهان تقویت می گردد. (۵) اجتماع این دو تاثیر است که به بزرگ شدن غول آمریکا می انجامد. و آن هنگامی است که برای خروج از رکود بزرگ، **New Deal** جایش را به نظامی کردن اقتصاد در جریان جنگ دوم جهانی می دهد (**New Deal** تدابیر اقتصادی و اجتماعی **روزولت** در سال ۱۹۳۳ زیر تاثیر تئوریهای **کینز Keynes** برای مبارزه علیه بحران اقتصادی در ایالات متحد است).

البته، به یقین دولت آمریکا، مدت مدیدی پیش از رسیدن به این مرحله کمتر از دولتهای دیگر در دوره صنعتی شدن عصر خود متمرکز بود؛ از این رو این دولت بیشتر «تابع جامعه بورژوازی» بود و کمتر «هدفهای خاص خود» را دنبال می کرد و اگر بتوان گفت در بخش زیادی یک دولت خصوصی بود. **اریک هابس باون (Eric Hobsbawm)** پس از ذکر هدف مالکیت وسایل دولتی بوسیله طبقه فرمانروا، پدیده ای که طبق اندیشه مطلوب **ماکس ویر** نشانه پیدایش دولت بورژوازی است، این موضوع را اینگونه بیان می کند: «تنها در منطقه هایی چون ایالات متحد که دولت ضعیف بود، کارفرمایان بورژوا می توانستند این نوع قدرت مستقیم را از راه کنترل نیروهای محلی دارای آمریت عمومی، کنترل ارتشهای خصوصی افراد **پیکلرتون (۶)** یا با تشکیل باندهایی از افراد مسلح برای مراقبت از حفظ «نظم» اعمال کنند.» (۷)

اما، همانطور که **س. رایت میلز (c.Wright. Mills)** یادآور شد، توسعه سرزمینی ایالات متحد از راه اعمال قهر در فاصله استقلال آن در ۱۷۷۶ و دومین جنگ جهانی، از توسعه امپراتوری بریتانیا در همین دوره فراتر بود. با اینهمه، این موضوع به ایجاد ارتش قوی دایمی نیانجامید.

«کلید این ابهام مبتنی بر این واقعیت است: از لحاظ تاریخی خشونت زیادی وجود داشت. اما بخش بزرگی از آن مستقیما از

جانب «مردم» صورت گرفته است. نیروی نظامی بشکل چریک های دولتها در مرحله تقریبا فتودالی غیر متمرکز بود. نهادهای نظامی جز در چند استثنا مشابه با وسایل پراکنده تولید اقتصادی و وسایل متحد قدرت سیاسی بوده است [...] تقریبا هر فرد یک تیرانداز بود، چون سطح فنی جنگ و وسایل خشونت نامتمرکز باقی مانده بود [...]

از لحاظ تاریخی دمکراسی در آمریکا مورد حمایت سیستم چریکهای شهروندان مسلح دوره ای است که تفنگ سلاح کلیدی بود و فرد یک تفنگ بود، همانطور که یک رای به حساب می آمد. «(۸)

بنابراین، بیشتر عامل اجتماعی است که نخست بعنوان میانجی تقویت دولت مرکزی اثر می گذارد. نخستین مبارزه عظیم طبقاتی در ایالات متحد مبارزه کارگران راه آهن در ۱۸۵۷ است که نخستین جهش کیفی در زمینه دخالت قدرت دولتی را نشان می دهد. همانطور که مارکس به مسئله توجه کرده بود، قدرت حکومت مرکزی در اندیشه تمرکز سرمایه بود. گروهی از صاحبان سرمایه سلطه خود را بر قدرت تقویت شده دولتی بزبان دمکراسی افسانه ای آمریکا تحکیم کردند. دو روند مشابه بوسیله جنگ انفصال ۱۸۶۵-۱۸۶۱ که نخستین جنگ بزرگ کشتار عصر صنعتی بود، بی اندازه به پیش رانده شد.

با این روند آشناییم که «جنگ داخلی آمریکا موجب وامداری سنگین ملی، تحمیل مالیات، پیدایش اشرافیت بسیار کوچک مالی، انتقال بخش بزرگی از زمین های عمومی به شرکتهای سوداگران، بهره برداری از راه آهن ها، معدنها و غیره و در یک کلمه موجب تمرکز بسیار سریع سرمایه گردید.» (۹)

طبق پژوهش های تازه چارلز پست (Charls Poste) در زمینه نمایش بسیار مفید بحث و گفتگوها درباره مبانی سرمایه داری آمریکا گفته شده است: «تا پایان قرن ۱۹ تاثیر مستقیم اقتصادی جنگ (داخلی) در سرمایه داری صنعتی نسبت به تاثیرهای سیاسی جنگ در توسعه سرمایه داری فرعی بود.» (۱۰) نویسنده معتقد است که «جنگ داخلی مرحله فرعی انقلاب بورژوازی آمریکا را که باعث تحکیم سرکردگی سرمایه صنعتی در سطح دولت گردید، تشکیل می دهد.» (۱۱)

عصر کلاسیک امپریالیسم

ایالات متحد از ۱۸۶۵ تا پایان قرن بعثت مهاجرت های شدید به این کشور در جرگه قدرتهای امپریالیستی جهان قرار گرفت. مانند دیگر کشورهای امپریالیستی، تمرکز سرمایه از راه ادغام انحصاری سرمایه بانکی و سرمایه صنعتی که هیلفردینگ آن را پیدایش «سرمایه مالی» نامید، صورت گرفت. بموازات آن جنبش کارگری سازمان یافت و توسعه استعماری داخلی که به کاهش تنش های اجتماعی کمک کرده بود فروکش کرد.

سرمایه بزرگ برای تضمین آرامش اجتماعی ویاری به توسعه طلبی خارجی خود به قدرت دولتی نیاز داشت. این توسعه طلبی بعنوان وسیله حل مسئله بازارها که همزمان برای کالاها و سرمایه ها مطرح شده بود و رکود ربع آخر قرن و بحران ۱۸۹۳ نیز با حدت ضرورت این راه حل را آشکار نمود، به امری ناگزیر بدل شده بود. پایان قرن شاهد اوجگیری تمرکز انحصارطلبانه است که موجب پدید آمدن قانون ضدتراست (قانون شرمان Scherman ۱۸۹۰) گردید. البته، این قانون مانع از گرایشی که ذاتی منطق سرمایه داری است، نگردید. در این دوره ایالات متحد ترکیبی از این نمونها بوجود می آورد که دیرتر جلوه گاه قله افتخار سرمایه داری این کشور می گردد. تمرکز سرمایه داری در این عصر منجر به شبه حکومت «خاندان مورگان» بر قدرت اجرایی گردید که در قرن بعد جایش را به خاندان راکفلر سپرد.

تحول امپریالیستی ایالات متحداستراتژی نظامی خود را در شخصیت دریاسالار ماهان (Mahan) تئوری پرداز نیروی دریایی در ۱۸۹۰ بازیافت. این نیرو در آن وقت یگانه برداری بود که آمریکا بیاری آن توانست توسعه طلبی امپریالی خود را در سمت جنوب - بدون درهم ریختن توازن جمعیت با الحاق بقیه مکزیک - و یا در سمت قاره های دیگر دنبال کند.

ایالات متحد تئوری پرداز اقتصادی اش را در شخصیت چارلز کُنان یافت. او در ۱۸۹۸ نوشت:

«فزونی پس انداز در کشورهای بزرگ صنعتی توأم با انباشت فرآورده های مصرف نشده ناشی از آن یکی از بیماری های جهانی وضعیت اقتصادی امروز است. این امر ریشه بخش مهم ناخشنودی از صنعت را تشکیل می دهد [...] برای یافتن کاربردهای جدید تولیدی

برای سرمایه لازم است کشورهای بزرگ صنعتی به کشورهای رو آورنده که هنوز نبض پیشرفت مدرن را دریافته اند. این قبیل کشورها هنوز باید به مکانیسم تولید و لوکس مجهز شوند (...). درحالیکه ملت‌های دیگر برای کنترل بازارهای جدید عمل می کنند، ایالات متحد مجاز نیست سیاست انزوا و گوشه گیری را بپذیرد ... تنها یک انتخاب وجود دارد: یا به این یا آن طریق ورود به عرصه مسابقه برای بکار انداختن سرمایه آمریکایی و موسسه آمریکایی در کشورهای یاد شده یا ادامه دادن به دو برابر کردن بی فایده وسایل تولید و ارتباط های موجود توأم با فزونی فرآورده های مصرف نشده ، تشنج های ناشی از رکود تجاری و افول مداوم بهره وری سرمایه گذاری هایی که محصول سیاست موصوف است ... » (۱۲)

سرانجام توسعه طلبی امپریالی نامدارترین نماینده سیاسی اش را در وجود **تئودور روزولت** یافت . او پیش از برگزیده شدن بعنوان رئیس جمهور از ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۹ نوبت مقام رئیس پلیس و معاونت دریاسالار **ماهان** را عهده دار بود و سپس در نبرد ۱۸۹۵ علیه اسپانیا شرکت کرد. جنگ اسپانیا - آمریکا «نخستین جنگ برای دست اندازی به سرزمین های غیر مجاور بود. در این جنگ **عمو سام** همزمان در نقش امپریالیست و استعمارگر ظاهر شد. این نخستین جنگی بود که در آن نفع تجارت و سرمایه گذاری در خارج مقدم بر نفع زمین بود» . (۱۳) این جنگ ورود رسمی ایالات متحد را به صحنه بین المللی نشان میدهد.

روی این اصل ، معمولا اهمیت زیادی برای دکترین مشهور **مونروئه** (Monroe) قایل اند که در خور آن نیست . **لنز** (Lenz) یادآور می شود که ایالات متحد در آن وقت وسایل لازم (دریایی) برای جلوگیری از دخالت قدرتهای اروپایی (در واقع اسپانیا و فرانسه) در آمریکای جنوبی را در اختیار نداشت . «این کار فقط از ناوگان بریتانیا برمی آمد. بطور کلی آمریکای لاتینی ها درک می کردند که ناوگان بریتانیای کبیر حائل میان آنها و اتحاد مقدس است .» (۱۴)

نخستین تظاهر واقعی امپریالیستی که از رئیس جمهور آمریکا بروز کرد، همانا «تکمله روزولت» درباره دکترین **مونروئه** بود که در ۱۹۰۴ اعلام گردید. **تئودور روزولت** راضی نبود اعلام کند که ایالات متحد حق «اعمال قدرت پلیس بین المللی» را در نیمکره غربی برای خود حفظ کند: او وسایل آن را در اختیار می گذارد و سپس در پایان بحث می افزاید: «بازوی نیرومند حکومت برای تحمیل احترام به حقوق برحق خود در امور بین المللی نیروی دریایی ایالات متحد است . من با غرور توصیه می کنم که وقفه در کار توسعه نیروی دریایی آمریکا بوجود نیاید.» در زمان رئیس جمهوری روزولت شمار نبردناوهای این کشور از ۹ فروند به بیش از ۲۵ فروند رسید. سیاست **روزولت** در تاریخ بنا به اصطلاح خاص خود وی سیاست «چماق بزرگ» توصیف شده است .

امپریالیسم و دولت : بازنگری کلی

هیلفردینگ در ۱۹۱۰ نوشت : «اگر قدرت سیاسی دولت به ابزار رقابت سرمایه مالی در بازار جهانی تبدیل شود، این به معنای دگرگونی کامل در رفتار بورژوازی نسبت به دولت است .» ولی او اندکی بعد درباره قدرت دولت در قلمرو خاص خود، تفاوت میان ارتش و نیروی دریایی را روشن می کند. به نوشته او «ارتش مدرن در مقایسه با ناوگان بکلی وسیله دیگر عرض وجود قدرت دولت در برابر جامعه است . در واقع ، این به معنای کنترل قدرت دولت توسط کسانی است که ارتش را در اختیار دارند.» (۱۶)

اینجا **میلز** کلید دیگری برای «ابهام گشایی» ارائه می کند: کلیدی که به آن توجه نشده است. با اینهمه ، این توضیح که نویسنده «**نخبگان دولت**» ضعف تاریخی ارتش تا جنگ دوم جهانی را به ایالات متحد نسبت می دهد، به مراتب قانع کننده تر از تز پیشنهادی **ساموئل هانتینگتون** (Samuel Huntington) درباره سلطه «پاسیفیسم داد و ستدها» است (۱۷) ؛ گرایشی که در بسیاری جنبه ها شخصیتی استثنایی چون **آندره یف کارنگی** صاحب سرمایه بزرگ آن را نمایندگی می کند. با اینهمه ، همین نویسنده دلیل مشخص تری ارائه می دارد: «تعداد کمی از گروههای اقتصادی در حفظ نظامیان منافع مستقیم داشتند. ارتش و حتی نیروی دریایی در پیش از ۱۸۸۱ به نسبت کمی به فرآورده های صنعتی نیاز داشتند. پس از تشکیل نیروی دریایی زره دار با ماشین بخار در دهه ۱۸۸۰ تنها گروه کوچکی از

سوداگران اقتصادی به تهیه کنندگان منظم وسایل برای نظامیان تبدیل شدند». (۱۸)

همه این ملاحظات را باید در ارتباط با این واقعیت دانست که موقعیت جغرافیایی ایالات متحد - که در آن وقت خیلی بهتر از بریتانیای کبیر در گذشته بود- ، عموماً چنان بود که نیازهای نظامی - سیاسی سرمایه مالی تنها وجود یک قدرت دریایی نیرومند را کافی می دانست و تا ۱۹۴۰ نیاز بوجود قدرت دائمی ارتش هنوز احساس نمی شد. در حالیکه توسعه نیروی دریایی آمریکا رو به پیشرفت بود، شمار افراد ارتش زمینی بطور مضحک بسیار ناچیز بود. در ۱۹۱۴ ناوگان دریایی ایالات متحد مقام سوم را در جهان داشت . اما ارتش این کشور در ۱۹۳۹ با ۱۹۰۰۰۰ نفر پس از کشورهایی چون یوگوسلاوی ، رومانی و لهستان در ردیف سیزدهم بود. بعبارت دیگر ، سیاست کشتی های توپدارهونوز جوابگوی منافع آمریکا در خارج بود. آنها تا آن وقت ضرورتهای حفظ امپراتوری جهانی را حس نمی کردند. در هر حال ، قصد آنها در زمینه «اعمال قدرت پلیس بین المللی» منحصر به همسایگان خود در جنوب **ریوگرانده (Rio Grande)** بود.

تحول واقعی در وظیفه سیاسی - نظامی ایالات متحد در جریان جنگ دوم جهانی صورت گرفت . در فاصله جنگ ۱۹۱۸-۱۹۱۴ فرصت برای بازنگری کلی در سازماندهی اقتصاد جنگی بود. پیش از ۱۹۱۴ ایالات متحد دارای صنایع مهمات سازی سودآور نبود [...] در دوره بیطرفی آمریکا صنایع مهم اسلحه سازی برای برآوردن نیاز متحدین بوجود آمد. شرکت **ج . پی . مورگان** بعنوان آژانس مرکزی خریدهای دولتهای متحد عمل می کرد. اما مطمئناً از اختیارات حکومتی در سرزمین آمریکا برخوردار نبود. قیمت‌های بالا و سودهای هنگفت کافی برای جذب شرکتهای بزرگی چون **دوپون** بمنظور تولید سلاح بر پایه اصول تجاری بود. در واقع سودها بقدری قابل توجه بود که حتی پیش از اعلام جنگ در پایان ۱۹۱۶ دولت مالیات ویژه ای برای سودهای جنگی وضع کرد. در آوریل ۱۹۱۷، این رویداد وسیله مناسبی برای تشویق صنایع بود. صنایع در تولید سلاح ها برای دولتهای متحد مهارت فنی کسب کردند.

« آمریکا پس از ورود به جنگ از امکان وسیع اقتصادی برخوردار بود، اما برای تبدیل آن به نیروی نظامی نهادها یا برنامه های لازم را در دست نداشت . تقریباً هر صاحب صنعت قراردادهای تسلیحاتی را اعلام می داشت ... وانگهی ارتش و نیروی دریایی برای بسیج صنایع بی تجربه بودند» . (۱۹)

در ژوئیه ۱۹۱۷ یک شورای صنایع جنگی برای سازماندهی تولید سلاح ها در هماهنگی با نیروهای ارتش بوجود آمد. این شورا که در آغاز صرفاً جنبه مشورتی داشت در ۱۹۱۸ پس از گمارده شدن **برنارد باروخ** در راس آن (آوریل همان سال) از قدرت اجرایی برخوردار شد. **باروخ** کسی است که در تاریخ سرمایه داری آمریکا طی چند دهه ، چه در پیش و چه در پشت صحنه نقش کلیدی ایفا کرد. بنابراین ، شرح حال وی نتیجه کنش او را تفسیر می کند:

« ... واشنگتن وال استریت را بعنوان منبع اصلی سرمایه های کلان برای هدایت جنگ برگزید. او بدشواری میتوانست از **ج . پی . مورگان** انتظار داشته باشد که برای تولید تانک ها بیش از اتوموبیل ها سرمایه گذاری کند یا اینکه بخاطر هدف ناپایدار جنگ به تامین مالی صنایع کشتی سازی و تعمیر و مرمت راه آهن بپردازد. جنگ بعنوان یک اقدام ، هرچند همراه با سودهای پر حجم در کوتاه مدت است ، ائتلاف هزینه های بیهوده ای را در پی دارد. جنگ کار دولت است ، از اینرو دولت باید با وضع مالیات و یا گرفتن مبلغ های سنگین وام از بانکها و مردم به تامین مالی آن بپردازد. بدین ترتیب یک سابقه بوجود آمد. واشنگتن می توانست برای ایجاد صنایع در راستای منافع ملی بانکهای خصوصی را دولت‌مند سازد » . (۲۰)

آمریکا که کمی پیش نماد لیبرالیسم وحشی ، سرمایه داری افسار گسیخته و دمکراسی ضدآمریت بود، برای صنایع جنگی اش مداخلاتی چون مارشال آلمانی **فن هیندنبرگ** را شایسته می دانست که «خودکامگی بیرحمانه» ناشی از «ضرورت نظامی» در ایالات متحد را ستایش می کرد. **شوارتز** در پی این گفته می افزاید: اما « برلین موفق نشد آنطور که واشنگتن صاحبان صنایع آمریکایی را پذیرفت ، صاحبان صنایع آلمانی را بپذیرد . » (۲۱)

در واقع اگر دولت آمریکا توانست تا این اندازه بطور درخشان اقتصاد جنگی اش را سامان دهد اثر تحمیل اراده اش به سرمایه بزرگ نبود، بلکه بیشتر بدین علت بود که تاثیر متقابل بین سرمایه بزرگ و دولت در آمریکا مستقیم تر از جاهای دیگر بود. دولت آمریکا در

زمان جنگ بیش از هر وقت دیگر به «سرمایه داری جمعی» تبدیل می شد. انگلس درباره آن در **آنتی دورینگ** سخن گفته است. و این نه فقط «در اندیشه» بلکه «در عمل» بود. چنانکه طرز کار (شورای صنایع جنگی) شهادت می دهد نمایندگان داوطلب سرمایه بزرگ (۲۲) با مشتریان خود در نیروهای ارتش در ارتباط بودند و سودهای پرمایه ای بدست می آوردند.

به سخن درست، در مجموع قدرتهای صنعتی ۱۹۱۸-۱۹۱۴ اقتصاد جنگی «نه تبعیت سرمایه بزرگ از دولت، بلکه عکس آن» را نشان می دهد. در ایالات متحد، این وارونگی قاعده را نشان می دهد: در حقیقت سرمایه بزرگ با سودهای پرمایه کلیدی برای تهیه وسایل جنگی مورد نیاز دولت، خود سازمان یافته بود. دولت از امتیاز توانایی واداشتن توده شهروندان به پرداخت مالیات برخوردار بود و بجای سرمایه های خصوصی جوابگوی خطرهای غیر قابل پیش بینی ناشی از نوسان های جنگ بود. دولت که تولید خصوصی تسلیحات را مانند کمک مالی به متحدین تامین مالی می کرد، در مدت کوتاه آمریکا را از وضعیت بدهکار بزرگ بین المللی به وضعیت اعتبار دهنده مهم ارتقا داد.

«هرگز در گذشته، یک ملت سرمایه دولتی را برای تبدیل به اعتبار دهنده مسلم جهان بکار نینداخته بود. این یک رویداد تازه در مسایل مالی بین المللی بود. انباشت و تمرکز دارایی های بین المللی در دست یک دولت بود، نه در داراییهای مختلف انباشت سرمایه داری خصوصی در هر درجه از تمرکزشان (بصورت اوراق سهام، قرضه و مستغلات)» (۲۴)

با اینهمه، کل سرمایه داری آمریکا دخالت دولت را در سازماندهی تولید جز در موارد استثنایی و موقت پذیرفت. «آمریکایی ها از برنامه ریزی روگردان بودند. کوشش های نافرمانی که شورای صنعتی بخش تجارت در زمان **جرج پیک**، مدیر شورای صنایع جنگ و بازرگانان برای تثبیت قیمت ها در ۱۹۱۹ بعمل آورد، نبود حمایت مردمی از سیاست درآمدها در زمان صلح را تأیید می کنند. آمریکایی ها خواستار شورای صنایع جنگی دائمی نبودند.» (۲۵)

وقتی جنگ پایان یافت، نمایندگان کل سرمایه داری آمریکا در کنگره برای تحلیل سیاست کوچک کردن ظرفیت ماشین دولتی که به سلیقه خود پروار شده بود، فشار وارد آوردند. نیروی دریایی و هوایی به توسعه خود ادامه دادند، اما ارتش زمینی بطور قابل ملاحظه کاهش داده شد. نظامیان از در اختیار نداشتن منابع کافی شکایت داشتند. بطوریکه وزن نظامی ایالات متحد نسبت به وزن آن در اقتصاد جهانی بدون مقیاس مشترک بود (۲۶). کنگره با رد عضویت ایالات متحد در جامعه ملل که خود الهام بخش ایجاد آن بود، بلندپروازیهای **وودرو ویلسون (Woodrow Wilson)** را رد کرد. سنت طولانی سیاست حمایت گرانه و «انزواجویانه» سرمایه داری آمریکا در جهان درگیر با بحران اقتصادی فزاینده و در تعادل سیاسی بسیار ناپایدار دوباره قد برافراخت.

«چماق بزرگ» **تئودور روزولت** جایش را به «دیپلماسی دلار» **ویلیام تافت** داد که پس از ۱۹۱۸ سیاست موثرتری بود. برای سرمایه داران آن دوره هنوز مسئله عبارت از انتخاب بین دو راه بود. «توانایی دولت ایالات متحد در دنبال کردن هدفهای سیاسی اش در خارج برپایه اعطا وام کلان به دیگر کشورها در مقیاس وسیعی مبتنی بر این تصمیم دولت بود که متحمل بار سنگین هزینه برای رسیدن به هدفهای موصوف با وسایل نظامی که بیشتر سنتی بود، نگردد.» (۲۷)

باروخ در مقایسه با مجموع هموطنان سرمایه دارش دورتر را می دید. او خیلی پیش از **جان مینارد کینز** معتقد بود که دخالت تنظیم گر دولت برای سرمایه مفید است. و بخصوص فکر می کرد که «برنامه ریزی صنعتی برای جنگ امری واجب در امر تثبیت اقتصادهای مدرن صنعتی است ... با این که **باروخ** و دیگران (در نظر خود) موفق بوده اند، طرح بفرنج نظامی - صنعتی در پرونده های دولت برای اجرا آماده بود.» (۲۸)

از اینرو، شایسته است که نام او به دکترین تنظیم اقتصادی برپایه بودجه نظامی که آن را «باروخیسم» می نامند، داده شود. و این مناسب تر از نامیدن آن به «کینزگرایی نظامی» است؛ کاری که **جان رابینسون** با خیانت به خاطره صلحدوست مشهور **جان مینارد کینز** انجام داد.

با اینهمه، این حقیقتی است که دخالت تنظیم گر دولت در هر قلمرو انتخابی، اجتماعی یا سیاسی مختصات مشترک دارد (۲۹).

باروخ جزو مغز متفکر تراست اف . دی . روزولت بوده است . و حتی به شخصیت منتقد New Deal تبدیل شد. کارفرمای شورای صنایع جنگی سابق از خواست خود مبنی بر جان تازه بخشیدن به ارگانی که همراه با پنتاگون به افزایش بودجه نظامی تاکید داشت ، دست کشید. با اینهمه ، بحران اقتصادی و اوجگیری تنش اجتماعی محصول آن دومین موج بزرگ تقویت دولت فدرال در قرن بیستم را برانگیخت . این بار استقلال دولت در برابر سرمایه بزرگ زیر نام نقش داوران بین طبقه های اجتماعی توسعه یافت . نخستین موج به پدید آمدن دولت جنگی کمک کرد. اما زود فروکش کرد. موج دوم دولت رفاه را بوجود آورد و سپس با موج سوم در دوره جنگ دوم جهانی درآمیخت . موج اخیر (در پس از جنگ دوم جهانی (۳۰) بازگشاینده راهی است که ا. کانور (o' Connor) آن را «دولت جنگی - رفاهی» (The Warfare-Welfare State) نامید. (۳۱)

غول امپریالیستی

با جنگ جدید گرایشی در ایالات متحد پس از دیگر قدرتهای امپریالیستی بوجود آمد که نیکولای بوخارین در ۱۹۱۵ آن را چنین در بیان آورده است :

« ... قشرهای مختلف بورژوازی در این یا آن جهت منافع متفاوت دارند. البته ، تحول اقتصادی که در این مرحله بوسیله جنگ تقویت می شود بیش از پیش تسامح نسبت به مداخله انحصارها را نشان می دهد. علت اصلی آنرا باید در این واقعیت دانست که دولت همواره با محفل های رهبری سرمایه مالی رابطه تنگ تری برقرار می کند. موسسه های دولتی و انحصاری خصوصی در چارچوبهای تراست سرمایه داری ملی درهم می آمیزند. منافع دولت و سرمایه مالی بی وقفه انطباق بیشتری می یابد. از سوی دیگر، تنش عظیم رقابت در بازار جهانی مستلزم وجود دولتی با حداکثر تمرکز و قدرت است . این دو علت ، از یکسو انگیزه های مالیاتی و از سوی دیگر عامل های مهم دولتی شدن تولید در چارچوب های سرمایه داری را تشکیل می دهند» . (۳۲)

در واقع بسیج نظامی که از ۱۹۴۰ در ایالات متحد شروع شد، با وجود پافشاری باروخ از تجربه وی در ۱۹۱۸ تغذیه نکرد. مخصوصا کسانی از هواداران New Deal که با سلطه سرمایه بزرگ موافق نبودند، با آن به مخالفت برخاستند. در این فاصله باروخ محافظه کار در صف مخالف روزولت ، نقطه مقابل تغییر جهت سیاست مالیاتی اش در ۱۹۳۶-۱۹۳۵ در سمت و سوی نامساعد برای سرمایه داران قرار گرفت . اما با ورود آمریکا به جنگ دیدگاه باروخ در زمینه سازماندهی تولید نظامی موقعیت مساعد کسب کرد. دیدگاه او در ۱۹۴۳ توانست موفقیت کامل بدست آورد. و آن در هنگامی است که تمرکز تولید برای جنگ به اداره بسیج جنگ سپرده شد که رهبری آن در دست یکی از دوستان نزدیکش بود.

بدین ترتیب یکبار دیگر آمریکای موسسه آزاد، جهان را از تواناییهای سازماندهی خود دچار حیرت کرد. همانطور که شولتز تایید کرده است : « بسیج آمریکا برای جنگ در جریان جنگ دوم جهانی بسیار منضبط تر از بسیج بریتانیای کبیر زیر بمب های نازی یا آلمان با شهرت کارایی فاشیستی اش بود (ایالات متحد ساعت های کمی از تولید را در اعتصاب ها از دست داد). (۳۳)

دوام و دامنه تعهد آمریکا در جنگ جدید در مقایسه با گذشته و جهش تکنولوژی نظامی از یک جنگ تا جنگ دیگر توأم با افزایش هزینه ها و نیاز به تجهیزات ناشی از آن نشان داد که گرایش به دولتی شدن اقتصاد که بوخارین پیش بینی کرده بود، به نسبت وسیعی در ایالات متحدهنگام جنگ دوم جهانی با همان انگیزه های ۱۹۱۸-۱۹۱۷ منتها در درجه خیلی بالاتری به اجرا درآمد. « در ۱۹۳۹ دولت فدرال نقش فرعی در روند سرمایه گذاری ایفا کرد. با اینهمه در فاصله ۱۹۳۹ و ۱۹۴۵ دولت فدرال در اساس دو سوم بزرگترین توسعه تاریخ ملت را سرمایه گذاری کرد» . (۳۴)

نتیجه معلوم است : هزینه های نظامی ایالات متحده در فاصله ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۰ بشدت سقوط کرد. اما با جنگ کره دوباره جهش نمود، بطوریکه تا سال ۱۹۸۹ در رقم بیش از ۲۵۰ میلیارد دلار در سال ثابت ماند. (۳۵)

بدین ترتیب می بینیم که ایالات متحد از جنگ دوم جهانی همزمان خاصیت های اقتصادی «باروخیسیم» را کشف کرد، یعنی استفاده از هزینه های نظامی بعنوان عامل جهش نوین اقتصادی و فایده ها و مزیت های اقتصادی که از سرکردگی جهانی سیاسی - نظامی اش جدایی ناپذیر است. دولت فدرال آمریکا که از ۱۹۴۵ به یک گول تبدیل شدییک اندازه از دو خطر تغذیه می کند: یکی براندازی خارجی که خطری برای امپراتوری جهانی است که واشنگتن خود را پاسدار آن می داندو دیگری ضرورت جلوگیری از خطر انهدام داخلی که از تشدید بحران اقتصادی و بیکاری ناشی می شود. این دو منبع هنوز با فروخشکیدن بسی فاصله دارد.

پی نوشت ها :

- 1- G.W.F. Hegel, Lecons sur la philosophie de l'histoire, Vrin, Paris, 196, P.71.
- 2- Alexis de Tocqueville, De la Démocratie en Amérique, t, 1, Garnier-Flammarion, Paris, 1981, P. 198
- 3- Karl Marx, Principes d'une critique de l'économie politique, dans Oeuvre, t. 2, La Pléiade, Paris, 1968, p. 176. Ces lignes sont à comparer aux pages de Gramsci sur le "fordisme" (Americanismo e fordismo, dans Quaderni del Carcere, vol. III, Einaudi, Turin, 1977, pp. 2145-2146 en particulier) qui ont inspiré l'école économique française dite "de la régulation".
- 4- Ibid., p. 177.
- 5- Dans cet article consacré à l'Etat imperial, nous mettrons naturellement l'assent sur ce dernier facteur.
- 6- Celebre agence de "détectives privés" - en fait, des services privés de sécurité.
- 7- Eric Hobsbawn, The Age of Capital: 1848-1875, Mentor, New York, 1979, p. 242.
- 8- C. Wright Mills, The Power Elite, Oxford University Press, New York, 1959. p. 178.
- 9- Marx, Le Capital, livre 1er, dans OEuvres, t. 1, La Pléiade, Paris, 1965, pp. 1234- 1235. Pour une bonnedescription sznthétique du développement capitaliste des Etats-Unis, de la guerre civile à la fin du XIXe siècle, voir Marianne Debouzy, Le capitalisme "sauvage" aux Etats-Unis (1860-1900), Seuil, Paris, 1991.
- 10- Charles Poste, "The American Road to Capitalism", dans New Left Review, Londres, no 133, mai-juin 1982, p. 50.
- 11- Ibid.
- 12- Charles A. Conant, "The Economic Basis of "Imperialism" ", extraits reproduits dans Louis Synder, The Imperialism Reader: Documents ans Readings on Modern Expansionism, Van Nostrand, Princeton, 1962, pp. 85-87.
- 13- Sidnez Lens, The Forging of the American Empire, Thomas Crowell, New York, 1971, p. 149.
- 14- Ibid., p. 98.
- 15- Rudolf Hiferding, Le capitalfinancier, Editions de Minuit, Paris, 1970, p. 449.
- 16- Ibid., pp. 450- 451.
- 17- Samuel Huntington, The Soldier and the State, Harvard University Press, Cambridge (Mass.), 1972, pp. 222-226.
- 18- Ibid., p. 227.
- 19- Gerd Hardbach, The First World War 1914-1918, Pelican, Londers, 1987, pp. 95-96.
- 20- Jordan Schwarz, "Brauch, the New Deal and the Origins of the Military-IndustrialComplex" dans Robert Higgs, ed., Arms Politics and the Economy, Holmes & Meier, New York, 1990, p. 6.
- 21- Ibid., p. 8.
- 22- Je souligne grand parce qu'il s'agit d'une nuance importante par rapport à la formule hégélienne d'Engels.
- 23- Hardach, op. cit., p. 107.
- 24- Michael Hudson, Super Imperialism : The Economics Strategy of American Empire, Holt, Reinhart and Winston, New York, 1972, p. 5.
- 25- Schwarz, op. cit., p. 9.
- 26- Voir Paul Kennedy, The Rise and Fall of the Great Powers, Fontana, Londers, 1989, pp. 424-425.
- 27- Hudson, op. cit., p. 7.
- 28- Schwarz, op. cit., p. 9.

۲۹- پافشاری زیاد یک جانبه روی این ویژگی های مشترک ، آنطور که برخی از نویسندگان مارکسیست بعمل می آورند، همواره نادرست و از لحاظ سیاسی خطرناک است . واضح است که بین انتخاب های نخستین **New Deal** و سیاست تسلیحاتی مورد ستایش باروخ و بدتر از آن سیاست نازیها و یا پیش از آنها سیاست مورد عمل ایتالیایی ها و وزیر امور مالی ژاپن **کوره کیوتاکاهاشی** تفاوت بنیادی وجود دارد. این تفاوت است که سیاست مبتنی بر سازش اجتماعی را از سیاست تقویت دولت سرکوبگر وابسته به سرمایه بزرگ جدا می کند.

- 30 - " Ainsi, la mobilisation industrielle sous la Deuxième Guerre mondiale devait beaucoup au capitalisme d'Etat du New Deal- qui, ironiquement, devait quelque chose à l'expérience de 1918" Schwarz, op. cit., p. 16.
- 31- James O'Connor, The Fiscal Crisis of the State, St. Martin's Press, New York, 1973.
- 32- Nicolas Boukharine, L'économie mondiale et l'impérialisme : esquisse économique, Anthropos, Paris, 1971, pp. 156-157.

اثر بوخارین درباره امپریالیسم در برخی جنبه ها بر اثر لنین برتری دارد. و این بویژه در ارتباط با « دخالت دولت در زندگی اقتصادی » است که بوخارین اهمیت آن را در دوره ای که از ۱۹۱۴ آغاز می گردد، درک نمود (ص ۱۶۳-۱۵۱) او پیش از لنین به بررسی مسئله دولت پرداخت .

(Voir Stephen Cohen, Bukharin and the Bolshevik Revolution, 2d édition, Oxford University Press, New York, 1980, pp. 25-30, 39-43).

او در اثر خود (Economie de la Période de transition, EDI, Paris, 1976) این اندیشه را در مفهوم «سرمایه داری دولتی» تنظیم کرد که علیرغم مبالغه آشکار بدرستی بدرک برخی گرایشهای سرمایه داری در قرن ۲۰ نایل آمد.

33- Schwarz, op. cit., p. 14.

34- Gregory Hooks, "The Weakness of Strong Theories : The U.S. State's Dominance of the World War II Investment Process", dans American Sociological Review, Washington, vol. 58, no 1, février 1993, pp. 37-38.

35- Voir Kenneth Adelman et Norman Augustine, The Defense Revolution, ICS Press, San Francisco, 1990, pp. 81-82.